

- تعریف علم اصول متوقف است بر ← تعریف علم فقه
که تعریف عناصر مشترک

۱- تعریف علم فقه :

برای فهمیدن تعریف علم فقه، مقدمه ای را در ضمن علم بیان می کنیم:

۱- انسان وقتی اسلام می آورد، میداند وظایف عملی (وظایف شرعی) دارد و باید بیان عمل کند و آن ها را یاد بگیرد مثل نماز، روزه، حج و ...

۲- اگر احکام بر کسی بودند و وظایف عملی نیز مشخص بودند و نیاز به یادگیری نبود.

۳- اما احکام بر کسی نیستند و به تبع وظایف عملی نیز مشخص نیستند.

۴- لذا آن وظایف باید با دلیل و در علمیه اثبات شود که به آن علم، علم فقه می گویند.

تعریف علم فقه: ← علم استخراج وظایف عملی با دلیل

- ← علم به دست آوردن وظایف شرعی هر مسلمان از روی دلیل و مدرک
- ← علم به عملیات استنباط احکام شرعی از منابع آن.

و وظیفه ی فقیه: فقیه در علم فقه به استخراج احکام شرعی می پردازد و رساله می نویسد و برای حکم شرعی هر واقعه ای دلیلی می آورد.
به این آوردن دلیل برای حکم شرعی ← عملیات استنباط احکام شرعی می گویند.

علم فقه ← علم به عملیات استنباط حکم شرعی است.

روش های مشخص کردن حکم شرعی :

۱- مشخص کردن و معلوم کردن خود حکم شرعی با دلیل (أدله - أدله مجزئه).

مثال: حکم شرعی، شراب بودن شراب است و دلیل این حکم آیه قرآن است و وظیفه علمی ما خود جاری از خوردن شراب است. (و وقتی حکم مشخص شود به تبع وظیفه علمی نیز مشخص می شود).

۲- مشخص کردن وظیفه علمی فقط در قبایل جمع شرعی، بر فرض اینکه حکم شرعی واقعی، نامعلوم و مجهول است و راهی برای تعیین آن وجود ندارد. به ادله ای که در این روش استفاده می شود، أدله علمی یا اصول علمی گفته می شود.

مثال: وظیفه علمی ما نسبت به لباسی که پوشیده می شود یا پاک است، این است که لازم نیست از آن اجتناب کنیم و دلیل آن روایت: رفع ما لا یعلمون است. و در این جا حکم واقعی معلوم نیست، شایسته است یا پاک باشد یا نباشد.

نکته:

در هر روش بالا، فقط و باید گرفتن از دلیل، می خواهد حکم شرعی را مشخص کند، حال یا حکم شرعی واقعی یا وظیفه علمی مکلف در قبایل حکم شرعی مجهول.

عملیات استنباط حکم شرعی، با توجه به تفاوت های که در موارد مختلف دارد، اما در بنابر یک سری قوانین عام، مشترک هستند.

و یک در مورد این قوانین عام ← وظیفه علمی علم اصول است. علم اصول این قوانین عام را در اختیار فقیه قرار می دهد، اما فقیه از آن صادر عملیات استنباط حکم شرعی کند بشود.

تعریف علم اصول:

علم اصول به علم به عناصر و قواعدی است (عناصر مشترکه) در عملیات استنباط حکم شرعی مشترک هستند.

اجزاء تشکیل دهنده استنباط حکم شرعی:

- ۱- عناصر خاصه (بجای خاصه)، جهاتی که با اختلاف مسائل متفاوت می شوند. (مانند روایت هادری مورد و حدیثی مورد خود اختصاص طرد)
- ۲- عناصر مشترکه (بجای مشترکه)، جهاتی که در استنباط احکام مختلف و متفاوت مورد استفاده قرار می گیرند و می توان از این عناصر در تمامی احکام استفاده کرد.

فروض نسیم فقیهیه با مسائل زیر برخورد کرده است:

مسئله	جهت خاص	جهت خاص	جهت مشترکه	جهت مشترکه
۱- آیا ارتعاش برای روزه حرام است؟	روایت یعقوب	یعقوب	خبر یقینیه است	ظهور عرفیه جهات
۲- آیا ضمنی ارث واجب است؟	روایت محضیار	محضیار	خبر یقینیه است	ظهور عرفیه جهات
۳- آیا حقه مطلقه مبطل نماز است؟	روایت زراره	زراره	خبر یقینیه است	ظهور عرفیه جهات

طبق جدول بالا، جهات خاصه در هر مرحله از تفسیر کرد، اما جهات مشترکه در هر سه مسئله نسیم است.

در علم اصول قواعد کلی و جهات مشترکه (عناصر مشترکه) بررسی می شود یا بتوانیم در علم فقه از آن ها استفاده کنیم و آیات و روایات را بصورت تفهیمیم.

نکته:

فقه در فقه ← فقط از جهات خاصه بحث می کند، یعنی فقط در آلات روایات و استدلال ها را بررسی می کند.

عالم اصولی در اصول فقه ← از جهات مشترکه، مانند جهت ظهور و جهت خبری بحث می کند.

موضوع علم اصول:

هر علمی موضوعی دارد که به آن علم اختصاص دارد. و موضوع هر علم آن چیزی است که در آن علم، بیاضون آن و عوارض و احوالات آن بحث می شود.
 - مثلاً نحو ← از حالات مختلف طبعی بحث می شود. پس موضوع علم نحو ← کلام
 ← فیزیک ← درباره طبیعت بحث می شود ← پس موضوع علم فیزیک ← طبیعت

موضوع علم اصول چیست؟ «حقیقات و جهات مشترکه در عملیات استنباط»
 و در علم اصول، از احوالات و عوارض آن جهات مشترکه، یعنی جهت آن ها بحث می شود. (این جهت دار نیانند)

فایده علم اصول: (علم اصول منطوق فقه)

وظیفه علم منطوق راه درست فکر کردن به صورت عام را بحث می کند در بدست آوردن علم به ما آموزش می دهد. یعنی علم منطوق، شرایط عمده استدلال در هر علمی را مشخص می کند تا استدلال صحیح و منبج واقع شود.

علم اصول هم از این جهت مانند علم منطوق است، با این تفاوت که علم اصول در باره نوع خاصه از فرایند فکر بحث می کند. یعنی علم اصول، فقط از عملیات تفکر نظام استنباط احکام فقهی بحث می کند و جهات و عناصر مشترکه که باید در نظام استنباط وجود داشته باشد، تا استنباط صحیح واقع شود را، آموزش می دهد.

بنابر این علم اصول به ماصه آفوزد، که مثلاً هجیت طعم و هجیت خبر فقه، هجیت شرک
هستند که هتظام استنباط حکم شرعی باین وجود داشته باشند.

در نتیجه ← نسبت علم اصول به علم فقه، مانند نسبت علم منطق به سایر علوم
است که مقدماتی برای فرایند استنباط به شکل عام می باشد.
علم اصول، منطبق علم فقه است. و علم اصول رابطه اش با فقه، مثل رابطه
منطق است با فقه.

اهمیت علم اصول در عملیات استنباط: (اهمیت علم اصول و علم فقه)

علم اصول و علم فقه هر دو در عملیات استنباط مهم هستند، زیرا:
هم عناصر خاصه (که در علم فقه بررسی می شود) و هم عناصر مشترکه (که در
علم اصول بررسی می شود) در عملیات استنباط مهم هستند و استنباط بدون
آن ها ممکن نیست. مثل بخار که هم ابزار لازم دارد (عناصر خاصه) و هم با بر علم
بخاری براند (عناصر مشترکه)، و گرنه نفسی تواند بخاری کند.

رابطه علم اصول با فقه: (اصول و فقه در منزلت تقسیم و تطبیق)

دوم
مقدمات و محاسن و درون مایه های
علم اصول

اصول و فقه هر دو مهم هستند، اصول تقسیم (عناصر مشترکه) می دهد و فقه
کار تطبیق را انجام می دهد و محرک و کار سازنده تلاش فراوان هستند (تقسیم و تطبیق).

سایرین بیان کنند آنچه نظام استنباط حکم شرعی برای فقه مهم است این است که تلاش خود را متوجه اثبات هجیات
مشترکه کند و در سایرین به تلاش برای لحاظ هجیات خاصه نیست، زیرا استخراج هجیات خاصه کار دشواری است.
لذا پس از استخراج هجیات خاصه به هجیات مشترکه اکتفا می شود و حکم شرعی از آن ها استنباط می شود.
ولی این تصور باطل است (۱) زیرا ظاهر او هجیات اثبات هجیات خاصه به تلاش زیاد می نیاز دارد. برای مثال
اثبات محمود روایتی بن محمد با در علم و خوب نفس در صورت بیرون، گاهی نیاز دارد قرآن مقدس از مواضع معتقد
جمع و بررسی شود تا ثابت شود این روایت در حکم مذکور ظهور دارد. و برکته است که این بحث تلاش علمی است.

(۲) فقیه در مقام استنباط احکام شرعی، نظریات اصولی را بر موطر خاصه تطبیق می دهد. واضح
است که اعمال در وقت در اصل تقسیم اصولی، فقیه را از اعمال در وقت در مقام تطبیق بی نیاز نمی کند.

مسائل حقوقی، ص ۱۱۱ جزوه

تأثیرگذاری متقابل تفکر اصولی و تفکر فقهی :

علمت تأثیرگذاری « فقه بر اصول » و « اصول بر فقه » ، این است که رابطه‌ی بین اینها ، نظریه و تطبیق است .

لذا قواعد اصول (مباحث فشرده) به منزله نظریه و استخراج و استنباط احکام شرعی به منزله تطبیق برای آن نظریات می باشد .

این رابطه متقابل ، سبب همگامی و تأثیر و تاثر از هر دو طرف شده است . یعنی هر چه اصول پیشرفت کند و نظریات اصول دقیق تر باشد ، تطبیق آن در وقت بشری می خواهد و این باعث پیشرفت فقه می شود .

و هر چه فقه پیشرفت کند و در تطبیق دچار مشکلاتی می شود که اصولی اینها را حل کند و این باعث پیشرفت اصول می شود .

مسئله‌هایی که این اثرگذاری را تأیید می کند ، تاریخ علم اصول و فقه می باشد و تاریخ این دو علم بی‌شک لا تنفک است :

۱- علم حدیث ← علم فقه ← علم اصول
علم اصول ابتدا نبوده و با پیشرفت علم فقه ، کم کم علم اصول از آن جدا شد (اثرگذاری اصول از فقه) .

۲- نیاز به علم اصول تاریخی است :

هر چه از معصوم دور تر شویم استخراج و تنظیم علمی سخت تر می شود و اصول با اینها را حل کند و این باعث پیشرفت اصول شد (اثرگذاری اصول از فقه) .

نکته : نیاز به علم اصول تاریخی است یعنی هر چه از معصوم دور تر شویم نیاز به اصول بیشتر می شود .

هر اصول اهل سنت ، زودتر از اصول شیعه پیشرفت کرد چون نیاز به علم اصول تاریخی است و اهل سنت ۱۵۰ سال زودتر از معصوم جدا شدند ، البته بنابر اصول نزد شیعه بوده است در زمان صادقین (ع) . اما همه معتقد بودند عصر نقی و تشریح تا اقصای نیست صوری اظهار دارد ، به همین جهت و با توجه به تأخر عصر نقی و تشریح ، احسان نیاز به علم اصول زودتر از ایشان به تأخیر افتاد .

البته منظور این نیست که تقریباً اصولی در زمان حضور فنیسی اصل است و در زمان برخی از اصحاب وجود نداشته است و بلکه برخی از اصحاب ائمه در صورت باره ای از جهات مستتر که مانند حکم ۲ روایت متعارضه، از ایشان سوال می کردند. حتی از شخصی مثل حسام بن حکم نقل شده است که ایشان رساله ای در مباحث الفاظ نگاشته است.

آیا استنباط جایز است؟

شاید کسی بگوید: استنباط کلاماً حرام است. در نتیجه ← علم اصول نیز حرام می شود. چون استنباط حرام است بحث از قواعد آن نیز حرام می باشد.

اما چه دلیل استنباط احکام حرام است؟ پاسخ این است که استنباط مساوی با اجتهاد است و اجتهاد نیز حرام است؛ پس استنباط نیز حرام است. زیرا معنای اجتهاد اعمال نظر شخصی است که مابقی آن نص و تبعیت از نصوص شرعی امر شده اند.

✓ پاسخ برای اشکال بالا: کلمه اجتهاد حرماً معنی بکار برده می شود:

۱- اعمال نظر شخصی، که کلمه اجتهاد در عصر ائمه معصومین و امامت زاری، باید تا زمان محقق حلی معنی راداشته است.

۲- استنباط احکام شرعی، یعنی استخراج احکام از منابع و مصادر اصلی آنها با استفاده از دلیل. این معنای همان معنایی است که از زمان محقق آذربکان ما، برای کلمه اجتهاد متداول شده است.

آزمانه برای کلمه اجتهاد معنای دوم را در نظر داشته باشیم، بحث از قول کلمه و عناصر مستتر که آن (یعنی علم اصول) امری جایز بلکه لازم خواهد بود. وجه عبارت دسر، اجتهاد به این معنا براساس گروهی از مردم - یعنی فقها - لازم و ضروری است، زیرا پس از یقین برانیه در هر واقعه ای حکم شدگی وجود دارد، به دست آوردن احکام مذکور با دلیل، امری لازم و ضروری است و توقف هر جواز چنین عملی، هیچ دلیلی ندارد.

حکم شرعی :

قانونی است که از جانب خداوند متعال، برای تنظیم حیات (مادی و معنوی) انسان صادر شده است.

میرا این علم در تعریف حکم شرعی استبان است (خطابه است شرعی که بر افعال مکلفین تعلق گرفته است)؟

۱- خطاب و طائف از احکام شرعی است و برده از آن بر کسی دارد، نه اینکه خود حکم شرعی باشد. (منظور از خطاب شرعی، همان آیه و روایت است، اما این روایت حکم نیست، بلکه آنچه که از آن ما فهم می‌دهیم حکم هستند)
مثلاً: اَقِمُوا الصَّلَاةَ، وخطاب شرعی است و حکم و جوب نماز است.

- ۲- حکم شرعی فقط به فعل مکلف تعلق نمی‌کند، بلکه حکم به کسی از سه مورد زیر تعلق می‌کند: ۱- فعل مکلف به حکم و جوب و صورت به فعل مکلف (نماز - روزه - شرب خمر) ۲- خود مکلف به حکم و جوب ۳- چیزی که با مکلف مرتبط است (اشیای خارجی) به حکم مکلف

اصنام حکم شرعی :

۱- حکم تکلیفی به کسی است که به صورت مستقیم و بدون واسطه به فعل مکلف تعلق می‌گیرد. مانند: هر وقت شرب خمر، و جوب نماز، و جوب انفاق به بعضی نزدیکان.

۲- حکم وضعی به کسی است که در ابتدا به چیزی غیر از فعل مکلف تعلق گرفته، اما با فعل مکلف مرتبط است و با واسطه بر آن تأثیر می‌گذارد. مانند حکم به زوجیت زن، و منطوق که عقد صورت گرفته باشد. زوجیت یک حکم شرعی است که متعلق به فعل مکلف است، بلکه به ذات مکلف تعلق گرفته است. ولی این حکم شرعی با فعل مکلف مرتبط است و آن را محدود و تنظیم می‌کند، زیرا منطوق که زوجیت محقق شود، و جوب اطاعت از زوج بر آن مترتب می‌شود و اطاعت، فعل زوج و سلوک خاص به مقتضای زوجیت است.

آیات ارتباطی بین احکام وضعی و احکام تطبیقی وجود دارد ۸
 بجه - ارتباطی حکم و وثوق باشد بر دارند ، زیرا می توان گفت که هیچ حکم وضعی ایجاد
 نمی شود ، مگر اینکه در کنار آن یک حکم تطبیقی نیز وجود داشته باشد .
 برای مثال ، زوجیت ، یک حکم شرعی وضعی است که وجوب انفاق زوج بر زوجه و
 وجوب تمکین زوجه بر او زوج ، که در حکم تطبیقی هستند ، بر آن مترتب می شوند .
 - ملکییت نیز یک حکم وضعی است که هر وقت تصرف غیر مالک در مال بیرون اذن
 مالک بر آن مترتب می شود ، و این هر وقت یک حکم تطبیقی است .

اصطلاح حکم تطبیقی :

۱- وجوب به حکمی است که به صورت الزامی مکلف را به انجام مفعل دعوت می کند
 مانند وجوب نماز که مکلف باید آن را به صورت الزامی انجام دهد .

۲- استحباب به حکمی است که مکلف را به انجام مفعل دعوت می کند ، ولی نه به صورت
 الزامی بلکه در جایی یا پس تر از الزام . به این معنا که اجازه مخالفت و ترک
 مفعل نیز در آن وجود دارد .
 مانند استحباب نماز شب که خواندن آن از مکلف حائز شده ولی اجازه ترک آن را
 نیز دارد .

۳- صورت به حکمی است که به صورت الزامی از ارتکاب مفعل باز می دارد .
 مانند صرفت ربا و زنا که مکلف ملزم به ترک آن ها است .

۴- کراهت به حکمی که مکلف را از ارتکاب مفعل باز می دارد ، اما نه به صورت الزامی
 بلکه بیرون الزام . یعنی کراهت به مکلف را به ترک مفعل همراه با رعایت در انجام آن ،
 دعوت می کند ، مانند کراهت حلف و عده که ترک آن از مکلف طلب شده است ،
 ولی انجام آن نیز برای او جایز است .

۵- اباحه : اباحه به این معناست که شارع ، مجال انجام و ترک را برای مکلف به صورت
 مساوی ، باقی و راه را برای او باز گذاشته باشد . مانند اباحه نوشیدن آب یا خواب
 در ساعاتی معین که مکلف در انجام و ترک آن ها مساوی است مساوی مختار است .

فقید زمانه که خواهر حکم مورد معنی را استخراج کند، چند فرض در مقابل او وجود دارد ۸

۱- گاهی فقید به دلایلی خاص دست پیرا می‌کند، مثلاً خبر تقدای که دلالت می‌کند حکم شرعی در مورد مذکور مثلاً هرمت است. (حکم بطریق) دلیل یا دلیل غیر قنایت (د)

۲- گاهی حکم به چنین دلایلی دست پیرا نمی‌کند. (از آن جهت که حکم شرعی، مجهول است، و امکان اضرار و اثبات آن توسط دلیل وجود ندارد، چاره ای جز مشفق کردن وظیفی علی مکلف - مانند برائت با احتیاط - در مقابل آن حکم مجهول وجود ندارد).
- در اصطلاح به قاعده ای که وظیفی علی مکلف را مشفق می‌کند، اصل علی تقد می‌شود.

فروق بین ادله حمزه با اصول علی حسب ۸ آیا در این دو استنباط تحقق می‌شود؟
فروق بین اصل علی و دلیل این است که دلیل، ناظر به تعدد خفین حکم شرعی و واقعی است و قصد کشف آن را دارد، بخلاف این که حکم واقعی دست پیرا می‌کند و طبعی خیر. ولی اصل علی، وظیفی علی مکلف را در مقابل حکم مجهول، مشفق می‌کند.

- در هر ۲ حالت استنباط تحقق می‌شود. در حالت اول وسیله دلیل و در حالت دوم به وسیله اصل علی.

عباحت اصولی به چند نوع تقسیم می‌شود ۸

- ۱- در نوع اول از ادله حمزه حکم می‌شود
- ۲- در نوع دوم از اصول علی حکم می‌شود

عذر مشرک بین دو نوع استنباط: (ادله حمزه - اصول علی)

در این جا عذر مشرک وجود دارد که منتهای استنباط حکم شرعی، چه با ادله حمزه و چه با اصول علی به آن نیاز است و آن جهت قطع است. زیرا فقه صراطی در موضع و در ظاهر شرع را توسط دلیل حمزه یا توسط اصولی معین کند، بخلاف چیزی که برای او حاصل می‌شود، قطع به آن موضع و حکم شرعی است. بنابراین باید قبل از این مرحله، جهت قطع ثابت شده باشد تا به یک نتیجه منتهی شود که دست پیرا کند.

۸ منظور از حجت قطع چیست ؟

منظور از حجت قطع، مجموع حواصیر ذیل است:

- ۱- معجزت: اگر مظف، مثلاً قطع بپایا کرد که فلان تابع، آب است و آن را نوشد، در حالی که در واقع شراب بوده است، معذور است و مولی حق عقاب او را ندارد. (اگر غیر مخالفت مولی کند به خاطر عمل کردن به قطع، مستحق عقاب نیست و عملاً معذور است)
- ۲- منجزت: اگر مظف، مثلاً قطع بپایا کرد که فلان تابع، شراب است و آن را نوشد، و در واقع هم شراب بود، این قطع او منجز است. یعنی مولی حق دارد او را عقاب کند. (اگر غیر مخالفت مولی کند به خاطر عمل نکردن به قطع، مستحق عقاب نیست عملاً)

پس ← منظور از حجت قطع، این است که قطع در حالت موافقت با واقع، منجز است و تکلیف را بر عهده مظف می گذارد و در حالت مخالفت با واقع، معذور است و عقاب را از او برمی دارد.

آیا قصه و عالم اصولی هر ۲ به حجت قطع نیازمند هستند ؟ ص ۱۸

همان طوری که قصه و نظام استیاض به حجت قطع نیازمند است، عالم اصولی نیز به از عناصر مستند به حجت می کند نیز به حجت قطع نیازمند است.

زیرا اگر عالم اصولی، معتقد به حجت ظهور شود و برای او قطع حاصل شود که ظهور حجت است، اگر قطع او حجت نباشد هیچ فایده و نفعی برای حجت او وجود نخواهد داشت. بنابراین هم شخص قصه و هم شخص عالم اصولی به مسئله حجت قطع نیازمند هستند.

حرام قطع، حجت است ۸

سند حجت بودن قطع، عقل است. زیرا عقل حکم می‌کند که اگر عیب، مثلاً قطع به حرمت چیزی بپردازد و در واقع هم حرام باشد، اطاعت از این تکلیف، حکم است برای مولی بر عهده‌ی عیب و چنانچه عیب مخالفت کند، مستحق عقاب می‌باشد. این از جانب منجزیت.

هم چنین اگر عیب، مثلاً قطع به مباح بودن چیزی بپردازد و حکم عقل حکم می‌کند که مولی هیچ گونه حق اطاعتی بر عیب خود ندارد و نفسی تواند او را عقاب کند، یعنی عیب معذور است. این هم از جانب معذرت.

آیا سلب حجت از قطع امکان دارد؟ سؤال

عقل همان طور که حجت قطع را درک و بر آن حکم می‌کند، هم چنین درک و حکم می‌کند به اینکه سلب حجت از قطع، غیر ممکن است. یعنی مولا مثلاً نفسی تواند نبود: زمانی که قطع به ایاها بپردازد، حق ندارد آن را انجام دهد و اگر انجام داد، معذور نیست. یا مثلاً نبود: زمانی که به حرمت قطع بپردازد، می‌تواند آن را انجام دهد.

معنای قاعده «سلب حجت از قطع محال است» چیست؟

این در نظر عقل، سلب منجزیت یا معذرت از قطع، غیر ممکن و محال است. این معنای قاعده اصولی است که می‌گویند: «سلب حجت از قطع محال است.» و معنای آن این است که شارع، از عمل به قطع، منع و جواز مخالفت با آن صادر نکند.

اشکال و پاسخی که در مورد «سلب حجت از قطع محال است» رامصحح کنند؟

اشکال ۱: لازم می‌آید این سخن (عدم امکان سلب حجت) این است که اگر عیب از روی اشتباه مثلاً قطع به جواز شدب خسر بپردازد، مولی حق ندارد او را نسبت به این اشتباه عیب‌دار کند و قطعاً این لازم، باطل است. از ما ملزم، یعنی (عدم امکان سلب حجت قطع) نفع باطل است. پاسخ ۱: چنانچه که ما می‌گوییم ممکن نیست، این است که در فرض نبود قطع و عدم تزلزلش، شارع از عمل به قطع منع نکند، چنین چیزی ممکن نیست، یعنی مادامی که قطع، ثابت و پایدار باشد، امکان نفسی و منع از عمل به آن وجود ندارد. اما اینکه مولی قطع را با ایشار به خطا بودن آن از اساس زایل و ریشه‌ن کند، هیچ محدودی ندارد، لکن در این صورت حجت قطع سلب نفسی شود، کعبه قطع از اساس و ریشه زایل می‌شود.

ادله محرزه شامل حجیت ۸ (قطع قطع است)

دلیلی که قطع منطقی استنباط حکم شرعی به آن استوار می‌کند، در صورت دارد: ماهی موجب قطع به حکم شرعی است، و ماهی موجب قطع نمی‌باشد.

الف) اگر دلیل، مقید قطع باشد، بدون تردد حجیت است، زیرا عقل عالم به این است که قطع، حجیت است. ادله این که مقید قطع مقید بر نام پیرید ۸

از جمله ادله این که مقید قطع است، «خبر متواتر» و «قانون ملازمه بین وجوب چیزی و وجوب مقدمه‌ی آن» است. زیرا خبر متواتر، موجب قطع به متعلق و مفسول خبر می‌شود. همان طوری که قفل ملازمه بین از قطعیت ملازمه، مثلاً موجب قطع به وجوب وضو می‌شود، زیرا وضو مقدمه‌ی نماز است.

دلیلی که مقید قطع نباشد، آن حجیت است ۹

ب) اگر دلیل، مقید قطع نباشد، بکلیه موارد مقید قطع باشد، حجیت نخواهد بود. مانند خبر واحد کفایت، زیرا اطلاق و بذاتاً و به خودی خود حجیت نیست، مگر اینکه شارع حکم به حجیت آن کند که در این صورت همانند دلیل قطعی، حجیت می‌شود.

اگر در ظنی شک ایجاد شود که شارع آن را حجیت قرار داده است یا خبر حکم حجیت ۸
اگر در ظنی از ظنون شک شود که آیا شارع آن را حجیت قرار داده است یا خبر، (مانند خبر غیر نقه‌ای که با فتوای مشهور فقهاء و معنی صحیح است) در این صورت صحیح آن است که چنین ظنی حجیت نیست، و معنی صحیح، حکم به عدم حجیت آن است. به دلیل ماعده‌ای که می‌گوید: (اصل در ظنی، عدم حجیت است، مگر زمانی که حجیت آن توسط دلیل قطعی ثابت شود.)

حجیت را تعریف کنید ۸

حجیت عبارت است از دلیل قطعی یا دلیل ظنی که حجیت آن توسط دلیل قطعی ثابت شده است.

دلیلی که حجیت است (در اصول) به چند بخش تقسیم می‌شود ۸

دلیل شرعی - دلیل عقلی